

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث به اینجا رسید که عرض کردیم از قرآن کریم استفاده می‌شود که بعد از این عالم، عالم دیگری به نام عالم برزخ وجود دارد و به همین مناسبت بیان کردیم که در قرآن کریم آیات هم دلالت بر اصل برزخ دارد و هم دلالت بر تجرد نفس دارد و به عبارت دیگر دلالت دارد بر اینکه انسان غیر از این بدن ظاهری یک حقیقت دیگری به نام نفس دارد. اگر این مطلب روشن نباشد مسئله‌ی برزخ و قیامت روشن نخواهد شد. کسانی که منکر قیامت یا منکر برزخ‌اند از این جهت غافل‌اند که انسان دو بُعد دارد: یکی بُعد ظاهری به نام جسم و بدن و دوم بُعد حقیقی که همان نفس و روح او را تشکیل می‌دهد و اگر واقعاً به این جهت توجه کنیم خیلی از مسائل در مورد عالم برزخ و عالم قیامت حل می‌شود.

در بحث گذشته بعضی از آیات را اشاره کردیم؛ یکی از آیات شریفه‌ای که باید به آن توجه داشت آیات 12 تا 14 سوره مبارکه مؤمنون است، خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ» ما انسان را از گل خالص آفریدیم، بعد می‌فرماید: «ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ» بعد او را به عنوان یک نطفه در یک جایگاه مکین، مستقر و استواری قرار دادیم و بعد می‌فرماید: «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً» نطفه را به عنوان یک لخته خونی قرار دادیم و تبدیل به علقه می‌کنیم «فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً» علقه را تبدیل به مضغه می‌کنیم که مضغه همان پاره گوشت است «فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا» مرحله سوم این است که مضغه را تبدیل به استخوان می‌کنیم «فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا» مرحله چهارم این است که این استخوان را با گوشت می‌پوشانیم. این چهار مرحله و اگر بخواهیم دو مرحله‌ی قبل را هم بگوئیم شش مرحله می‌شود؛ مرحله اول اینکه انسان از گل خالص، مرحله دوم می‌شود نطفه، مرحله سوم علقه، مرحله چهارم مضغه، مرحله پنجم عظام است و مرحله ششم این است که این عظام را با گوشت می‌پوشانند. این شش مرحله را خدا بیان می‌کند و بعد از آن می‌فرماید: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» بعد از این شش مرحله در این بدن یک خلق دیگری ایجاد می‌کنیم این «أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» یعنی یک آفرینش دیگر. این شش مرحله یک مرحله‌ی آفرینش انسان است و این مرحله بعد که خدا می‌خواهد روح را در او داخل کند - خیلی تعبیر مهمی است - «أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» یعنی تمام این شش مرحله یک طرف و این مرحله یک مرحله‌ی دیگری است. از نظر اهمیت این مرحله که ما می‌خواهیم در این انسان روح بدمیم یک مرحله دیگری است. بعد قرآن می‌فرماید «فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» اشتباهی که خیلی‌ها می‌کنند این است که گاهی اوقات این احسن الخالقین را فقط در مورد ظاهر انسان قرار می‌دهند که گل بوده و بعد شده نطفه، بعد علقه شده، بعد عظام شده، بعد لحم شده، خدا به این تبریک نمی‌گوید. ظاهر آیه شریفه که می‌فرماید «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» یعنی حالا می‌شود احسن الخالقین، الآن خدای تبارک و تعالی با این خلقتی که در بشر بعد از این شش مرحله به وجود آورده، خدا به خودش به عنوان احسن الخالقین تبریک می‌گوید.

این «فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» را یا باید بگوئیم ظهور در همین دارد به خاطر آن نفسی که در این بدن ظاهری ایجاد می‌کند خدا تبریک گفته! یا به خاطر مجموع است، یعنی آن شش مرحله و این مرحله هم که مرحله‌ی هفتم است مجموعاً سبب شده که خدا بفرماید «فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». علی‌ای حال آنچه که مهم است و اهمیت دارد در این تبریک خدای تبارک و تعالی همین «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» است. آیه می‌فرماید انسان یک مراحل مادی دارد، اما بداند یک خلق آخر که همان قرار دادن روح در بدن او است، در این بدن مادی و این بسیار مهم است.

مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه می‌فرمایند این خلقاً آخر یعنی تا این مرحله این بدن که خاک و نطفه و علقه و مضغه و عظام و گوشت بود، دارای شئون و حیات و اراده نبود، چرا خدا فرموده خلقاً آخر؛ برای اینکه این روح است که جسم را تدبیر می‌کند، اراده و شعور دارد، «یفعل أفعالاً من الشعور والإرادة والفكر» حالا می‌تواند فکر کند، اگر آن روح نباشد این بدن مادی هیچ ارزشی ندارد، یک چیز جامد است مثل بقیه جامدات. می‌تواند تصرف در اکوان کند، تدبیر در امور عالم کند، می‌تواند تبدیل و تغییر و تحویل به وجود بیاورد.

اینجا نتیجه این شد که انسان یک ظاهر مادی دارد و یک حقیقت دیگری به نام روح دارد. حالا یک بحثی هست که ممکن است این را فردا اگر مناسب باشد یک مقدار توضیح بدهیم؛ آن کیفیت ارتباط نفس با بدن است که اینجا در فلسفه ارسطو یک مبنا وجود دارد و در فلسفه ابن سینا یک مبنا دیگری هست، در حکمت متعالیه و فلسفه ملاصدرا یک مبناي سومی وجود دارد که اینها را خواهیم گفت که این کیفیت ارتباط بدن با این روح به چه نحوی است؟ مرحوم علامه در همین جا در ذیل فرمایش‌شان می‌فرمایند «وبهذا يتضح كيفية تعلقها بالبدن ابتداءً» ابتداءً چگونه این تعلق به بدن پیدا می‌کند؟ و بعد با مُردن این منقطع از این بدن مادی و طبیعی می‌شود «ثم بالموت تنقطع العلة» بعد می‌فرمایند «فهي» این نفس انسان «في أول وجودها عين البدن» همان که تعبیر می‌کنند جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء «فهي في أول وجودها عين البدن ثم تمتاز بالإنشاء منه ثم تستقل عنه بالكلية» که عرض کردم باز بعضی از ادله‌ی دیگر را هم اشاره کنیم. چون گفتیم این مطلب بسیار مهم است، غفلت از اینکه انسان غیر از این ظاهر یک حقیقت دیگری به نام نفس دارد سبب غفلت از قیامت می‌شود، سبب غفلت از برزخ و عدم توجه به اینها می‌شود. و اگر انسان این مسئله را برای خودش حل کند، مسائل فراوانی که بعداً به عنوان سؤال قبر و عذاب قبر و این مسائلی که مربوط به عالم برزخ است خود به خود حل می‌شود.

حالا این آیه شریفه است که می‌فرماید «ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» خدا که خالق ماست می‌فرماید همه مراحل ظاهری که تمام شد ما یک خلق دیگری را ایجاد می‌کنیم، یعنی به این انسان خلقت جدیدی می‌دهیم که همان مرحله انسانیت و نفس او باشد و همان دمیدن روح در او باشد و بعد هم «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». چند دلیل دیگر وجود دارد برای اینکه ما دو بُعد داریم، عرض کردم همه اینها برای این است که انسان به دو بُعد وجودی خودش حساسی توجه داشته باشد. یک دلیل این است که این اجزائی که ما داریم در حال تغییر و تغیر و تبدل است، دست انسان، سلول‌های ظاهری بدن انسان تغییر و تبدل پیدا می‌کند اما آنچه که هست این است که خود این حقیقت انسان تغییر پیدا نمی‌کند، انسان ده سال پیش را با انسان امسال را نمی‌گویند که اینها دو تا انسانند، این همان است، این آدمی که الآن می‌بینیم می‌گوئیم همان زیدی است که 20 سال پیش دیدیمش، در حالی که تمام سلول‌های بدنش تغییر پیدا کرده و ما یک قاعده‌ای داریم و آن این است که «الباقی مغایرٌ للمتبدل» اگر یک چیزی باقی ماند با آنکه تغییر پیدا می‌کند باید دو چیز باشد. اگر دیدید ظاهر عوض می‌شود، یک زمانی دست داشت و حالا ندارد، یک زمانی چشم داشت و حالا ندارد، یک زمانی گوش داشت و حالا ندارد، خیلی از اجزایش را ممکن است از دست بدهد، آن اجزایی هم که باقی می‌ماند سلول‌هایش - علم پزشکی هم این مطلب را ثابت کرده - در حال تغییر است و هر زمانی این سلول‌ها از بین می‌روند و سلول‌های جدیدی به جایش به وجود می‌آید، اما مع ذلك می‌گوئیم این همان آدمی است که ما بیست سال پیش، پنجاه سال پیش دیدیم، پس معلوم می‌شود در انسان یک حقیقت باقی وجود دارد و قاعده این است که «الباقی مغایرٌ للمتبدل».

یک شاهد دوم این است که انسان گاهی عالم به خودش هست اما غافل از اجزاء و بدنش است، این مطلب بسیار مهم است که «قد يكون عالماً بنفسه و غافلاً عن جميع أعضائه و اجزائه» آن وقت دلیل می‌گوید «المعلوم مغایرٌ للمغفول» □ «المعلوم مغایرٌ لما ليس بمعلوم»، الآن می‌گوئیم هستی؟ می‌گویید بله من هستم، توجه به خودتان دارید، گاهی اوقات می‌گوئید من چه کسی هستم یا چه چیزی هستم؟ اما به اعضا و جوارح بدن، به این امور ظاهری هیچ توجهی نداریم. پس معلوم می‌شود دو تا متعلق است، اگر یک چیز بود، این یک متعلق همانطوری که در اصول می‌گویند یک متعلق نمی‌تواند دو حکم مغایر پیدا کند، یک متعلق نمی‌تواند هم معلوم باشد و هم مغفول باشد، هم معلوم باشد و هم مجهول باشد. اینکه انسان اعضا و جوارحش برای او مجهول است یا مورد غفلتش است، اما ذات خودش مورد علم است، این هم دلیل دیگری است بر اینکه انسان غیر از این ظاهر بدن یک حقیقت دیگری دارد که اسم آن را می‌گذاریم نفس انسان و روح انسان.

بعد که این را اثبات کردیم می‌گوئیم چه اشکال دارد، انسان که خودش از دنیا می‌رود این بدن است که از بین می‌رود و آن حقیقت باقی می‌ماند، وقتی این را تصویر کنید که انسان دارای دو بُعد است، به راحتی می‌توانیم بگوئیم این بُعدش از بین رفت و آن را در خاک گذاشتند و تمام شد، آن بُعد دیگرش کجا رفت؟ حقیقت دیگرش کجا رفت؟ باید يك جایی باشد، از تصویر این مطلب کاملاً این مسئله‌ی برزخ و قیامت روشن می‌شود.

شاهد سوم اینکه می‌گویند در وقت خوابیدن، اعضای بدن رو به ضعف و سُستی می‌شود، چشم، گوش، تا جایی که چشم نمی‌بیند، گوش نمی‌شنود، اعضای بدن ضعیف می‌شود. اما نفس انسان قوی می‌شود، رابطه عکس دارد و این خیلی مطلب جالبی است، در وقت نوم اعضای ظاهری بدن ضعیف می‌شود اما قوای نفس قوی می‌شود. در موقع نوم انسان به وسیله نفش افراد زیادی را مشاهده می‌کند، افرادی که در سرزمین‌های دیگر هستند، کربلا و مکه را مشاهده می‌کند! اطلاع بر آنچه که عنوان غیب داشته در همین زمان پیدا می‌کند، این دلیل بر این می‌شود که بدن با آن نفس دو تاست، اگر بنا بود که یکی باشد و ما یک چیز بیشتر نباشیم و وقت نوم این قوا ضعیف می‌شود باید قوه ادراکی هم ضعیف شود، قوه تعقل باید ضعیف شود، در حالی که می‌بینید قوه‌ی تعقل در همان حال نوم قوی‌تر می‌شود، این هم یکی از شواهدی است بر اینکه ما غیر از این بدن مادی یک حقیقت دیگری داریم.

از مباحث مقدماتی بحث برزخ و معاد این است که ما باید اثبات کنیم دو تا حقیقت داریم، دو بُعد داریم؛ یک بُعدمان ظاهری و مادی است و یک بُعدمان بُعد پنهانی و غیرمادی است. اول باید باورمان شود، عرض کردم خیلی از اوقات عدم توجه به این مسئله سبب خیلی از انکارها برای انسان می‌شود، بعد که اثبات کردیم می‌گوئیم حالا اینکه در آن عالم می‌رود قالب می‌خواهد یا نه؟ کسی ممکن است بگوید بعد از اینکه این نفس از این بدن خارج شد، دیگر نیازی به قالب ندارد، اصلاً قالب نمی‌خواهد، بعد توضیح می‌دهیم، فقط باید اصل آن را روشن کنیم.

شاهد چهارم این است که احوال نفس با احوال بدن مغایرت دارد، وقتی خبر خوشی از بهشت و خدا و پیامبر به شما بدهند نفس‌تان خوشحال می‌شود، وقتی که ذکر خدا می‌گوئید آرامش پیدا می‌کنید، اما بدن اینطور نیست. ممکن است يك کسی در شدیدترین وضع بد جسمانی باشد، دستش معلول باشد، پایش مجروح باشد، صورتش مجروح باشد، اما این از نظر آرامش نفس از انسان‌های سالم به مراتب بالاتر باشد! معلوم می‌شود که آن حقیقتی که متصف به صفت آرامش است غیر از این ظاهر جسمانی اوست. پس اینکه احوال نفس با احوال بدن مغایر است، حتی گاهی ضد است، یعنی آن چیزی که موجب آرامش نفس است، موجب مشقت بدن است، امام سجاد(ع) وقتی سجده می‌کرد پیشانی مبارکش در اثر سجده پینه می‌بست و معروف بود به **ذو الثغفات** بدن آزار می‌بیند ولی روح آرامش پیدا می‌کند، این هم باز يك دلیل دیگر و يك شاهد دیگر است بر اینکه ما يك روح داریم، يك جسم داریم، يك نفس داریم و يك بدن داریم. اینها قرائن روشن و شواهدی است بر اینکه انسان دو حقیقت دارد. بسیاری از افرادی که مشرک‌اند، کافرند، اسلام را قبول ندارند، خدا و دین را قبول ندارند، بسیاری از آنها از این جنبه‌ی دوم غافل‌اند، فکر می‌کنند همه حقیقت‌شان همین ظاهر جسمانی است اما حقیقت دیگری در آنها نیست و الا اگر بپذیرند که حقیقت دیگری وجود دارد اینها هم خدا را می‌پذیرند و هم قیامت را و هم برزخ را، به تمام اینها ملتزم می‌شوند.

پس روشن شد که در قرآن کریم آیات دلالت دارد بر اینکه ما دارای دو بُعدیم، آیات شریفه دلالت بر وجود نفس انسان دارد، این اولاً. غیر از آیات هم ادله‌ی دیگر که دلالت بر این هست که ما نفس داریم و نفس ما غیر از بدن ظاهری ماست، اینها هم وجود دارد که به اینها هم فی الجمله اشاره کردیم. البته در فلسفه و ... بحث‌های خیلی مفصلی راجع به نفس هست، ادله تجرد نفس ادله‌ی فراوانی است که حالا ما نمی‌خواهیم وارد آن بحث‌های فلسفی و آن بحث‌های مفصل شویم.

در آیه شریفه 154 از سوره مبارکه بقره - که بحثش را مفصل گفتیم - «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» نکاتی را در مورد احیاء بودن ذکر کردیم که معنایش این است که اینها که کشته می‌شوند آن نفس‌شان حیات دارد و باقی می‌ماند ولی مردم متوجه او نمی‌شوند. از اینجا می‌خواهیم منتقل شویم به آیه شریفه 169 از سوره مبارکه آل عمران که این آیه نکات مهمی دارد و بعضی از خصوصیات برزخ از این آیه شریفه به خوبی استفاده می‌شود. آیه می‌فرماید «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ

قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا» گمان نکنید اینهایی که در راه خدا کشته می‌شوند مُرده‌اند، بعد می‌فرماید «بَلْ أَحْيَاءُ» يك: زنده‌اند، دو: «عِنْدَ رَبِّهِمْ» سه: «يُرْزَقُونَ» چهار: «فَرَحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» پنج: «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». در آیه بعد هم می‌فرماید: «يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ» این شش. بعد می‌فرماید: «وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ» خدا اجر مؤمنین را ضایع نمی‌کند. حالا بحث مهم این است که این شش خصوصیت را برای آدمی که کشته شده و بدنش تکه تکه شده و اصلاً چیزی از بدنش باقی نمانده، در يك انفجاری تبدیل به خاکستر شده، ولی خدای تبارک و تعالی این شش خصوصیت را برای این انسان ذکر کرده.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين